

سه‌شنبه • ۲۱ مرداد ۱۳۹۳ • سال یازدهم • شماره ۲۰۸۵ • ۷

روزنامه		
اندیشه		
خانه‌های روستایی یا آشپز خانه این، بی حمام، بی دستشویی	صفحه ۸	« »
خانه‌های ساخته‌شده برای زن لزدگان قوطی کبریتی است	صفحه ۸	« »
پرونده هسته‌ای؛ ۳ مرحله، ۲ رویکرد	صفحه ۱۰	« »

قفسه
نگاهی به کتاب «علم و عقلانیت نزد پل فایراند»
علم در مقام ایدئولوژی

شاید بتوان مهم‌ترین مساله فلسفه علم را ارزیابی میان نظریه‌ها و شیوه‌های تمییز علم از غیر علم دانست. برای غیرانیست‌ها و ابطال‌گرایان بر این باور بودند که واحد مشخصی برای سنجش و ارزیابی توانایی‌های نسبی نظریه‌های علمی وجود دارد. پوزیتیویست‌ها معیار تحقق پذیروی یا میزان تایید استقرایی را که یک نظریه از یافته‌های پذیرفته‌شده به دست می‌آورد، به‌منزله معیار کلی خود بیامی می‌کردند. در حالی‌که در نظر ابطال‌گرایان معیار میزان ابطال‌پذیری، نظریه‌های ابطال‌شده بود، ویژگی و وجه‌تمییز چنین معیارهایی خلصت غیرتاریخی آنهاست. بنابر چنین رویکردی دانشمندان به دلیل رفتار عقلانی‌شان نظریه‌ای را که با معیار کلی مطابقت داشته باشد می‌پذیرند و آن را که با معیار کلی سازگار نباشد کنار می‌گذارند. در نظر آنها تمییز میان علم و غیرعلم کاری سهل و روشن است. چرا که فقط نظریه‌هایی را علمی تلقی می‌کنند که بتوان آنها را بر اساس معیار کلی ارزیابی کرد. به باور آنها چنین فرآیندی عقلانی تلقی می‌شود و می‌تواند ما را به واقعیت برساند.

«عقلانیت علم» را فیلسوفانی همچون توماس کوهن و پل فایراند در نیمه دوم قرن بیستم نقد کردند. این کار با کتاب مهم «ساختار انقلاب علمی» کوهن در سال ۱۹۶۲ آغاز شد و با آثار فایراند و به‌ویژه کتاب «علیه روش» در سال ۱۹۷۵ دنبال شد. از این‌رو، آرای پل فایراند، فیلسوف علم معاصر را یکی از جنجال‌برانگیزترین فلسفه‌ها درباره «عقلانیت» و به‌ویژه «عقلانیت علم» می‌دانند. فایراند بر این باور است که عصر روشنگری با تاکید بر عقلانیت سعی کرد تا حاکمیت کلیسا را به چالش بکشد و بر این اساس زمینه را برای میهایشن‌ن آموزه‌هایی همچون آزادی، برابری و فردگرایی فراهم آورد. اما به‌تدریج عقلانیت که گمان می‌شد عالی‌ترین وجه آن را می‌توان در علم یافت، خود سنتی شد که جایگزین کلیسا شد و تمام امور انسانی را زیر سیطره خود قرار داد. فایراند پس از کوهن، از آن دسته فیلسوفان علمی است که دیدگاه‌های توصیفی و تاریخی را بر دیدگاه‌های تجویزی و روش‌جویانه ترجیح داده‌اند. فایراند در ارایه نظراتش به مسایل

علم و عقلانیت
 علم و عقلانیت نزد پل فایراند
 غلامحسین مقدم‌جیدری
ناشر: نی
توبت چاپ: ۱۳۹۳
قیمت: ۹۰۰۰ تومان

اجتماعی نیز پرداخته است. او علم را یکی از ایدئولوژی‌های حاکم بر جوامع امروزی می‌شناسد و نوعی انحصار برای آن قایل است و بر این باور است که باید از جامعه و اعضای آن در برابر همه ایدئولوژی‌ها و از جمله علم دفاع کرد. به‌زعم او علم در شکل جدیدش نقش‌های مهمی را در قرون اخیر پذیرفته و نوعی سلطه قری جامع بر ذهن جوامع فعلی اعمال می‌کند. در نظر فایراند به اشتباه همه‌جا حق یا علم است و هر مقابله‌ای با علم محکوم به شکست است و خلاصه علم خودش به اندازه همان ایدئولوژی‌هایی که روزگاری با آنها می‌مبارزه می‌کرد، اکنون سرکوبگر شده است. ممکن است در نگاه اول چنین توصیفی تند و غیرمنصفانه به نظر آید، اما فایراند تاکید دارد که از این بیان به‌دنبال انکار نقش و ارزش علم نیست بلکه مشکل او اثر مخرب فرهنگی است که زیر پرچم علم در جامعه ظاهر شده و بر اثر آن عرصه بر بسیاری مقولات دیگر فرهنگی محدود شده است. او خود را ضدمعلم نمی‌داند، چرا که به باور او علم یکی از مهم‌ترین اختراعات ذهن بشر است، درواقع فایراند برضد ایدئولوژی‌هایی است که از نام علم برای کشتن فرهنگ استفاده می‌کنند. فایراند با پژوهش‌های فلسفی و تاریخی خود سعی می‌کند نشان دهد که نه‌تنها علم مثال اعلاّی عقلانیت نیست، بلکه عقلانیت خود سنتی در میان سنت‌های دیگر است نه برتر از آنها. کتاب «علم و عقلانیت نزد پل فایراند» می‌کوشد با بازسازی آرای فایراند درباره عقلانیت علم و بررسی پیامدها و پارادوکس‌های آن، از بدفهمی فلسفه او اجتناب کند، همان‌چیزی که فلسفه فایراند همواره با آن مواجه بوده است.

نگارنده در فصل اول با عنوان «عقلانیت علم» در تلاش است تا مروری بر برخی از نظریه‌های عقلانیت در علم داشته باشد. هرچند در این فصل نظریات گوناگون عقلانیت مطرح نشده و به عقلانیت مرون‌نظر فایراند از منظر پوزیتیویست‌ها، ابطال‌گرایی پوپری، برنامه‌های لاکاتوش و مقولات عقلانیت علم اشاره شده است. در فصل دوم نقدهای عقلانیت علم، تحت سه موقله نقد مباهدات و داده‌های حسی، نقد سازگاری و منطقی‌بودن و اجتناب از آماه پیمایزهای نقد عقلانیت همچون مناقشه عینیت، نسبی‌گرایی و نقد روش نقدهای فایراند بر عقلانیت بازخوانی شده است. نویسنده در فصل سوم با عنوان «پیامدهای نقد عقلانیت»، ابتدا به بررسی وضعیت علم در جهان معاصر می‌پردازد و نشان می‌دهد که علم در جهان ما به یک اسطوره بدل شده؛ اسطوره‌ای که تمام جوانب زندگی ما را در بر گرفته است. سپس در ادامه پیامدهای نقد عقلانیت همچون مناقشه عینیت، نسبی‌گرایی سنت‌ها و جامعه آزاد بررسی شده است و نهایتاً نگارنده در فصل گری با عنوان «پارادوکس‌های نقد عقلانیت»، پارادوکس‌های موجود در بحث‌ها و استدلال‌های فایراند را در سه بخش پارادوکس روش، پارادوکس عقلانیت و پارادوکس نسبی‌گرایی شرح‌بسط داده است.

اندیشه‌ویل
 شاکردی یک ریاضیدان

روز یکشنبه در گزارش «بحران علوم‌انسانی» که واکنشی به پیشنهاد حذف رشته فلسفه از مقطع کارشناسی بود، نامه جمعی از اعضای هیات‌علمی رشته فلسفه به اشتباه نامه جمعی از اعضای هیات‌علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران» ذکر شده بود که به این وسیله تصحیح‌می‌شود.

ریویو
ریاضیدانی که تا پایان عمر آموخت
«زندگی من، با دست‌کم بخشی از آن که ارزش این نام را دارد، محدود است به تولدم در ششمی۱۹۰۶ و درگذشت همسر و همراهم، اولین، در ۲۴ می ۱۹۸۶.»
آندره ویل (زاده ششم۱۹۰۶ – درگذشته ششم۱۹۸۶) ریاضیدان فرانسوی و برادر بزرگ‌تر سیمون وی، فیلسوف فرانسوی است که به‌خاطر کارهایش در نظریه اعداد و هندسه جبری معروف است. او یکی از اعضا و بنیانگذاران گروه «نیکلا بورباکی» بود. اینها گروهی از ریاضیدانان بودند که برآن شدند ریاضیات را بر بنیادی یکپارچه و کلی استوار کنند. ایده آنها این بود که با بنیانهمان تمام ریاضیات بر پایه نظریه مجموعه‌ها، اصولی چنان کلی پایه‌ریزی کنند که از آنها تمام حالات خاصه که نسل‌های قبل ریاضیدانان ابداع کرده‌اند، قابل‌استنتاج باشد.

کتاب «شاگردی یک ریاضیدان» خودزندگی‌نامه ویل است که در آن ضمن بازگویی فرازونشیب‌های زندگی، روند کار و پیشرفت خود را بازگو می‌کند. آندره ویل در این کتاب زندگی‌خود را از دوران کودکی تا پاییز۱۹۴۷ که به‌عنوان استاد به دانشگاه شیکاگو می‌رود و به قول خودش دوران شاگردی‌اش‌به پایان می‌رسد، بیان می‌کند. «می‌خواستم این‌اخبارات را با رسیدنم به بندر نیویورک در مارس ۱۹۴۱ به پایان برسانم ولی دوران شاگردی‌ام به این زودی تمام نشده بود. چه می‌گویم؟ امروز هم هنوز درحال آموختنم، می‌آموزم که با خاطراتم زندگی کنم» او در خلال این کتاب، شرح سفرهای مختلف، مهاجرت، تدریس در گرایش توپولوژی عمومی و فضاهای برداری، آشنایی با دوست‌های جدید و خاطرات آنها، والری، رلیکه، ادبیات، جنگ، زندان و عشق به همسرش و همه خاطرات متنوع و جالب خود را با نشری روان بازگو می‌کند. او که در یک خانواده یهودی در پاریس به دنیا آمد از کودکی عاشق ریاضی بود و تحصیلات ریاضی خود را از «اکول نرمال» شروع کرد.

او همچنین علاقه زیادی نیز به مسافرت داشت و در طول عمر خود در دانشگاه‌های زیادی از کشورهای مختلف دنیا از جمله فرانسه، آلمان، ایتالیا، هندوستان، برزیل و… به تحصیل، تدریس و پژوهش پرداخت. او در مقدمه کتاب ذکر می‌کند که به‌ خاطرارتی که با خواهرش سیمون داشته، زیاد نپزداخته و آنها را در کتابی جداگانه در گفت‌وگو با سیمون پترمان ذکر کرده است. بلوغ، در اکول نرمال، اولین سفرها، هند، استراسبرگ و بورباکی، من و جنگ: اپرای کمدی در شش پرده و قاره آمریکا، فصل‌های هفت‌گانه این کتاب هستند.

اندیشه‌ویل
 شاکردی یک ریاضیدان

شاکردی یک ریاضیدان
آندره ویل
ترجمه: مهران اخباریفر
ناشر: نی
توبت چاپ: ۱۳۹۳
قیمت: ۱۴۰۰ تومان

سه‌شنبه • ۲۱ مرداد ۱۳۹۳ • سال یازدهم • شماره ۲۰۸۵ • ۷

گفت‌وگوی «شرق» با «آندرو فینبرگ» به بهانه چاپ کتاب «فلسفه پراکسیس؛ مارکس لوکاچ و مکتب فرانکفورت»		
ایرانیان به جنبه اجتماعی استاندارد توسعه توجه نمی‌کنند		
جلال نیهانی‌زاده		

نمی‌توانند باهم وجود داشته باشند. جایی که مواجهه شروع می‌شود برای مثال در دیار تمان‌های فلسفه در آمریکاست که به‌نظر می‌رسد بیشتر ناشی از غیرانعطاف‌پذیربودن نامنصفانه خیلی از فیلسوفان تحلیلی در برابر فلسفه فارابی است. اما من چنین مشکلی را هنوز در فلسفه تکنولوژی ندیدم.

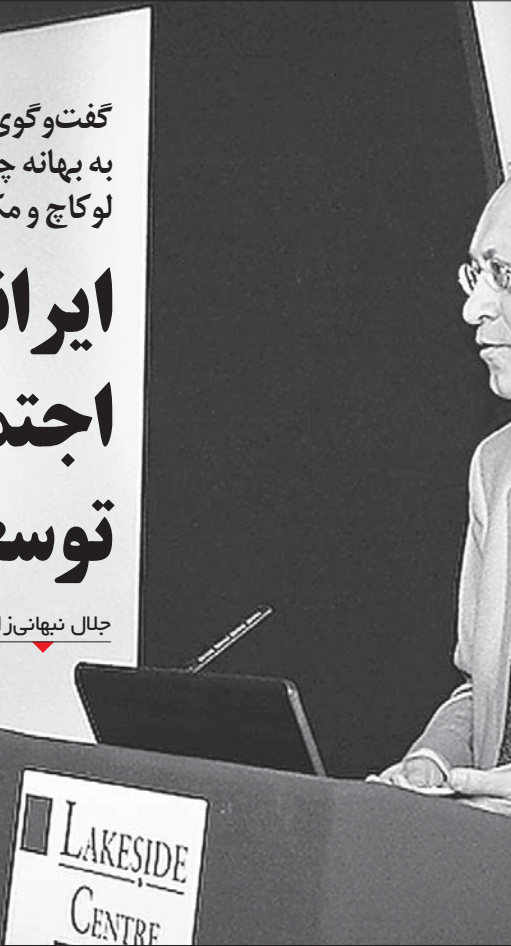
✚ چه پیشنهاداتی برای توسعه تکنولوژی در جوامعی نظیر جامعه ایران دارید؟
به‌نظر می‌رسد ایران مانند دیگر کشورهای در حال توسعه، توصیه‌های توسعه فناوریانه را از مراجع اشتباه می‌گیرد؛ شرکت‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی و نهاده‌ا و موسسات رسمی مثل صندوق بین‌المللی پول و سازمان‌ملل متحد، که نوعی توسعه را توصیه می‌کنند که حتی با رشد ناخالص ملی بالا، بیشتر، مردم را به ورطه سقوط می‌کشاند. مشکل اینجاست که به جنبه اجتماعی استانداردهای توسعه توجه نمی‌شود. به‌عنوان نمونه اتومبیل یک نمونه خوب است. در حالی‌که کشورهای غربی نشان می‌دهند مشکلات عدیده آشکاری با تکیه‌کردن بر اتومبیل دارند کشورهای در حال توسعه به تمام معنا از حمل‌ونقل شهری غربی تبعیت کرده‌اند. نتیجه ترافیک‌های سنگین طولانی و مشکلات سلامت و اتلاف زمان و انرژی و… است. تمام این موضوعات از انتقاداتی که خیلی وقت پیش به مدل خودکار توسعه تکنولوژی صورت گرفته بود، فهمیده شد؛ اما ظاهراً هیچ‌کس در چین، برزیل یا ایران آنقدر دلسوز نیست تا ادبیات انتقادی را بررسی کند. آنها تنها به نرخ سود محاسبه‌شده رسمی توجه می‌کنند که یک اشتباه بزرگ است. به جای استفاده از منابع عظیم اتلاف‌شده و وسیله اتومبیل برای توسعه جدید و بهتر کردن انواع سامانه‌های حمل‌ونقل انبوه هرچه می‌توانند در خودروها سرمایه‌گذاری می‌کنند و بقیه فعالیت‌ها را در شکلی بد حفظ کرده‌اند. مساله دیگر مثل انرژی هسته‌ای و راهبردهای توسعه کشاورزی استاندارد است که در وضعیت مشابه قرار گرفته‌اند. تجارت «ارگو» که حوزه کشاورزی سودآور است اما چه اتفاقی برای میلیون‌ها کشاورزی که از محل خود به خاطر واردات ارزان جابه‌جا می‌شوند، می‌افتد؟ بنابراین توصیه من این خواهد بود که توقف کنید و به خود بیندیشید؛ ادبیات انتقادی را از غرب بخوانید و از مردمی که با اثرات مشابه طرح‌های بزرگ مواجه بودند، مشاوره و کمک بگیرید. اما هیچ‌کدام اینها پولداران را پولدار تر نمی‌کند بنابراین من به تغییرات در این عرصه خوشبین نیستم.

✚ امسال کتاب «فلسفه پراکسیس؛ مارکس، لوکاچ و مکتب فرانکفورت» به نویسندگی شما، به چاپ رسیده است. مهم‌ترین مساله‌ای که در این کتاب بیان کرده‌اید، چیست؟
این فیلسوفان مارکسیست باور داشتند که مدرنیته در تحمیل تملی شکل‌های عقلانی در اجتماع، منحصر‌بفرد بود. بازار، تکنولوژی و بوروکراسی نمونه‌های آن شکل‌های عقلانی‌اند. آنها تلاش کردند تا درک کنند چگونه جوامع مدرن، عقلانی شدند و هنوز در حل مشکلات پایهای (به‌عنوان نمونه نابرابری و استثمار بین‌المللی دانش‌محور، علیه کارگران) عاجزند. اما آنها همچنین هر تلاشی برای بازگشت به شکل قبل جامعه را بر اساس شرایط دین یا نظام فئودالی رد کردند، بنابراین آنها نسبت به آنچه آمورنو آن را یک نقد عقلانی استدلال می‌یامد وظیفه‌ای سنگین داشت‌اند و در این کتاب من توضیح می‌دهم چگونه این انتقاد از مارکس اولیه تا مکتب فرانکفورت توسعه یافت.

✚ در حال حاضر مشغول چه پژوهشی هستید؟
اکنون من به صورت کلی روی «اینترنت» کار می‌کنم و برای فهم مشکلاتش در توزیع مومکراسی در تلاش هستم.
برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: http://www.sfu.ca/~andrewf

اقبال فریادیان
مک‌لوهان منتقد برجسته کلدایی از وجود تاریخی و بی‌دری سه‌کپکشان در افق زندگی و دلبایی آدمی یاد می‌کند. نخستین را «کپکشان شفاهی» می‌خواند که از آغاز پیدایی انسان هوشمند بر کره زمین تا سال ۱۲۳۶میلادی ادامه یافت. در این کپکشان آدمیان با یکدیگر ارتباطی حضوری و رو‌دررو داشتند که به ارتباط زنده زبانی و گفتاری منجر می‌شد. دومین را «کپکشان گوتنبرگ» خوانده است؛ کپکشان چاپ و کتاب. این کپکشان تا زمانی که رسانه‌های ارتباطی جدید پدید آمدند، ادامه یافت و مک‌لوهان به‌طور استعاری اختراع تلگراف و تلفن را پایان آن می‌داند. ارتباط در دوره دوم اساساً استوار به کتلب بود و شکل حضوری و زنده مدام، بیشتر نقش حاشیه‌ای می‌یافت. «کپکشان سوم» با ابداع رسانه‌های همگانی جدید و خاصه با انقلاب الکترونیک و انفورماتیک آغاز شده است. ارتباط در این دوران مدام بیشتر به رسانه‌های جدید وابسته شده است: از روزنامه و رادیو و تلویزیون و فیلم و اینترنت گرفته تا بانک‌های اطلاعاتی و ماهواره‌های خبری و روبات‌ها و کامپیوترهایی که توانایی تبدیل نظام‌های متفاوت نشانه‌ای را به یکدیگر دارند و متمم آن جهان‌بینی انسان به حد وصف‌ناپذیری تعالی و وسعت یافته است.

اساس دلبایی و ارتباط در کپکشان نخست، شنیداری در کپکشان دوم، خوانندی و در کپکشان سوم، «شنیداری-دیداری خوانندی» یا «شنیداری-دیداری استوار» دانش برآمده از خواندن» است؛ از یک‌سو ادراک معنایی آدمی در هر کپکشان به ابزارهای ارتباطی او وابسته‌اند و از سوی دیگر با توجه به اینکه در کپکشان سوم خصوصاً با تعدد و پیچیدگی ابزارهای ارتباطی مواجهیم به نظر می‌رسد این تعدد و پیچیدگی، خود به نوعی به تشتت معنا و در نهایت به سردرگمی و ازخودبیگانگی هر چه بیشتر انسان معاصر دامن زده است. حال با در نظرآوردن این گزاره «تمامی علم، ما به همه سردنگری و آزادی‌اش از عواطف، هنوز زیر افسون زبان قرار دارد، که فیلسوفان بسیاری به آن معتقدند، این پرستش مطرح می‌شود که در کپکشان سومی که ما برآمده از آنیم و با تمام قوا کالال‌های در یافت ما از جهان پیرامون‌مان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و به تعریف آدمی از خود، یعنی به ادراک هر کس از جایگاه خویش در نظام هستی، شکل



✚ ارسطو چه نقشی در شکل‌گیری فلسفه تکنولوژی دارد؟
سخنان «هایدگر» درباره «ارسطو»، حدی از فهم یونانی از ساخت چیزها نشان می‌دهد که با متافیزیک «ارسطو» شکل گرفته است. تخته یونانی قواعد فنی ترکیب‌شده با یک درک از محدودیت‌ها و اهدافی است که در یک جهان‌بینی غایت‌انگاره منحصربه‌فرد نتیجه شده است. از نقطه‌نظر «هایدگر» می‌توان گفت «ارسطو» اولین فیلسوف واقعی تکنولوژی بود. «ارسطو» ذات هستی را از نقطه‌نظر هر فعالیت مصنوعی به‌عنوان ترکیبی از ماده و شکل در تطابق با پتانسیل‌های ماده و محدودیت‌ها و اهداف تحمیل‌شده به وسیله شکل توضیح داده است.

✚ در چندین سخنرانی از ۱۰تناقض‌نمای تکنولوژی نام برده‌اید. وجود این تناقض‌نماها چه پیامدهایی در فهم ما از تکنولوژی دارد؟
کنکه اصلی ۱۰ تناقض‌نمای تکنولوژی برای کمک به مردم در جهت کنارگذاشتن ابزارگرایی مشترک در فهم از تکنولوژی به‌عنوان ابزاری خنثی است. من می‌خواهم مردم بفهمند که تکنولوژی‌ها به سیستم متکی‌اند و سیستم‌ها خنثی نیستند اما با خود ارزش‌های به‌خصوص و درک مشخص از شیوه زندگی تحمیل می‌کنند. ما باید نگاه‌ایمان را به یک فرآیند عمومی از انتخاب در مورد این سیستم‌ها، برای زندگی بهتر، توزیع کنیم؛ نه‌فقط به صورت مجهول صبر کنیم تا تحول فناوریانه جدید به وسیله شرکت‌ها و حکومت‌ها به صورت کورکورانه با پیروی از مدل‌های استاندارد بر ما تحمیل شود.

✚ شما بارها از لزوم تغییر طراحی‌های تکنولوژیک موجود نوشته‌اید. چه پیشنهادهایی برای تحول و نوآوری در طراحی‌های تکنولوژیک دارید؟
اقتصادهای مدرن سرمایه‌داری حول فروش کالا‌های مصرفی تنظیم شده‌اند. به صورت مفرضانه تولیدکردن کالا‌هایی که بیشتر به فروش می‌رسند مانند اتومبیل و موبایل و…

ایران مانند دیگر کشورهای در حال توسعه، توصیه‌های توسعه فناوریانه را از مراجع اشتباه می‌گیرد؛ شرکت‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی و موسسات رسمی مثل صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل متحد، نوعی توسعه را توصیه می‌کنند که حتی با رشد ناخالص ملی بالا، بیشتر، مردم را به ورطه سقوط می‌کشاند. متأسفانه به جنبه اجتماعی استانداردهای توسعه توجه نمی‌شود

سودآورتر از توسعه حمل‌ونقل عمومی هستند. نتیجه فاجعه‌ای شهری در حول جهان است و یک اتلاف بزرگ پول و منابع. این یک نمونه از مشکلاتی است که احتیاج به نمایان‌شدن دارند و به وسیله تغییر طراحی‌ها در تغییر حمل‌ونقل شهری اعمال می‌شوند. نمونه‌های دیگری از انواع مشکلات وجود دارند، مثلاً منابع مختلف انرژی، خطر سلامت، خطر مرگ کارگران و هزینه‌های غیرعقلانی، طراحی‌ها باید بازتاب‌دهنده نیاز جامعه و اعضایش باشند نه بازتاب‌دهنده نیاز شرکت‌ها.

✚ در سال‌های اخیر در ایران، تقابل بین سنت فلسفه فارابی و سنت فلسفه تحلیلی مورد توجه قرار گرفته و مقالات و یادداشت‌های متعددی در این خصوص بارویکردهایی از هر دو سنت منتشر شده‌اند. آیا در فلسفه تکنولوژی معاصر شاهد چنین تقابلی هستیم؟

نمی‌خواهم بگویم در فلسفه تکنولوژی معاصر تقابل وجود دارد به طوری که دوره مختلف رابطه و رویکرد به صورت مشکل مطرح باشد. دلبلی نیست که بگویم دورویکرد مختلف را به یکدیگر نزدیک کرد و متمم آن جهان‌بینی انسان به حد وصف‌ناپذیری تعالی و وسعت یافته است.

اساس دلبایی و ارتباط در کپکشان نخست، شنیداری در کپکشان دوم، خوانندی و در کپکشان سوم، «شنیداری-دیداری خوانندی» یا «شنیداری-دیداری استوار» دانش برآمده از خواندن» است؛ از یک‌سو ادراک معنایی آدمی در هر کپکشان به ابزارهای ارتباطی او وابسته‌اند و از سوی دیگر با توجه به اینکه در کپکشان سوم خصوصاً با تعدد و پیچیدگی ابزارهای ارتباطی مواجهیم به نظر می‌رسد این تعدد و پیچیدگی، خود به نوعی به تشتت معنا و در نهایت به سردرگمی و ازخودبیگانگی هر چه بیشتر انسان معاصر دامن زده است. حال با در نظرآوردن این گزاره «تمامی علم، ما به همه سردنگری و آزادی‌اش از عواطف، هنوز زیر افسون زبان قرار دارد، که فیلسوفان بسیاری به آن معتقدند، این پرستش مطرح می‌شود که در کپکشان سومی که ما برآمده از آنیم و با تمام قوا کالال‌های در یافت ما از جهان پیرامون‌مان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و به تعریف آدمی از خود، یعنی به ادراک هر کس از جایگاه خویش در نظام هستی، شکل



آندرو فینبرگ»، استاد فلسفه تکنولوژی در کانادا و فرانسه است. «فینبرگ» مدت زیادی از تحصیلات و تدریس خود را در دانشگاه‌های آمریکا انجام داد. او در سنت پراگماتیستی آمریکایی رشد کرد اما در مقاطع زمانی مختلف در دانشگاه‌های پاریس نیز به تحصیل پرداخت و نزد «مارکوزه» از پایان‌نامه خود دفاع کرد؛ بنابراین از «مکتب انتقادی» متأثر بود. وی ارایه‌دهنده نظر به انتقادی تکنولوژی است، «فینبرگ»، نویسنده کتاب‌های متعددی درباره فلسفه معاصر است؛ کتاب «مارکوزه: نظریه انتقادی و وعده آرمان شهر» در سال ۱۹۸۷میلادی، کتاب «هایدگر و مارکوزه: فاجعه و رستاخیز تاریخ» در سال۲۰۰۵میلادی و کتاب ضرورت مارکوزه: نوشته‌های برگزیده از هربرت مارکوزه فیلسوف و منتقد اجتماعی در سال ۲۰۰۷میلادی، تنها سه‌نمونه از کتب شناخته‌شده‌او هستند. گفت‌وگوی حاضر به بهانه چاپ کتاب اخیر او با عنوان «فلسفه پراکسیس؛ مارکس، لوکاچ و مکتب فرانکفورت، در تیرماه ۱۳۹۲ با وی صورت گرفته و تلاش شده پرسش‌هایی پیرامون دغدغه بسیاری از علاقه‌مندان به مطالعات تکنولوژی در ایران مطرح شود:

✚ شما بارها از جایگاه مطالعات تکنولوژی در علوم انسانی سخن گفته‌اید، از نظر شما چرا مطالعات تکنولوژی در دوران ما تا این اندازه اهمیت دارد؟
تکنولوژی، ما را احاطه کرده است. تکنولوژی همه‌جا هست و بیشتر وقت ما به پاسخ‌دادن به خواسته‌هایش صرف می‌شود. گاهی اوقات که ما با نتایج آن خوشحال هستیم، زندگی‌ما آسان‌تر می‌شود. اما تکنولوژی همچنین مسبب همه‌چور مشکل است و ما به نشان دادن این مشکلات با انواع راه‌حل‌ها مثل راه‌حل سیاسی از جمله انتظام‌گرا نیازمندیم. بنابراین تکنولوژی باید به صورت شفاف و آزاد در فضای عمومی مورد بحث قرار گیرد و به‌عنوان نوع برابری از کنترل دموکراتیک مثل کنترل دموکراتیک اقتصادی یا آموزشی مورد بررسی قرار گیرد. علوم انسانی منبع اصلی دانش درباره چگونگی بحث در مسایلی که ما را به‌عنوان جامعه نگران می‌کنند، است. بنابراین این نیاز وجود دارد که روش‌های علوم انسانی به حوزه تکنولوژی ورود پیدا کنند. این شامل روش‌های برگردان معانی فرهنگی، پژوهش در ساختار قدرت و مطالعات تاریخی توسعه اجتماعی و… است.

✚ منظور شما از مطالعات فلسفی تکنولوژی چیست؟
یعنی فلسفه منفعت خود را در تکنولوژی برساند تا جهان اجتماعی فهم شود. خیلی از فیلسوفان از مدرنیته بدون ذکر تکنولوژی سخن می‌گویند با این حال مدرنیته بدون تکنولوژی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این یک سقوط جدی است که فلسفه امروز را تباه می‌کند؛ برای نمونه کارهای راز و هابرماس فلسفه باید با استفاده از راه‌هایی که «مدرنیته»، بنیان گذاشت پایه تکنولوژی و بازتاب رویکردهای تکنولوژی را در هر فضایی روشن کند.

✚ برخی از منتقدان رویکرد شما در فلسفه تکنولوژی، را بیشتر به عنوان یک فیلسوف سیاسی می‌دانند تا فیلسوف تکنولوژی. نظراتان در این باره چیست؟
فلسفه تکنولوژی یک مرز یا سنت مشخص ندارد، مثل فیزیک و ادبیات فرانسه نیست. هر شخصی می‌تواند بنا بر هر صورتی تعریف کند که دوست دارد؛ از دیگران متمایز باشد و دلواپسی‌ها و دغدغه‌های خودش را تقویت کند. این یک ایراد منجک است. **✚ از نظر شما تفاوت اصلی دیدگاه «هایدگر» و «مارکوزه» در نقد تکنولوژی چیست؟**
این، پرسش وسیعی است که من یک کتاب درباره آن نوشتم. بنابراین در یک پاسخ کوتاه که همیشه کوتاه خواهد ماند، می‌گویم. اگر بخوایم به‌طور خلاصه بگویم تفاوت اصلی این است که «هایدگر» با تکنولوژی از نقطه‌نظر هستی‌شناسانه مواجه می‌شد در حالی‌که «مارکوزه» آن را یک پدیده اجتماعی می‌دید.

اقبال فریادیان
مک‌لوهان منتقد برجسته کلدایی از وجود تاریخی و بی‌دری سه‌کپکشان در افق زندگی و دلبایی آدمی یاد می‌کند. نخستین را «کپکشان شفاهی» می‌خواند که از آغاز پیدایی انسان هوشمند بر کره زمین تا سال ۱۲۳۶میلادی ادامه یافت. در این کپکشان آدمیان با یکدیگر ارتباطی حضوری و رو‌دررو داشتند که به ارتباط زنده زبانی و گفتاری منجر می‌شد. دومین را «کپکشان گوتنبرگ» خوانده است؛ کپکشان چاپ و کتاب. این کپکشان تا زمانی که رسانه‌های ارتباطی جدید پدید آمدند، ادامه یافت و مک‌لوهان به‌طور استعاری اختراع تلگراف و تلفن را پایان آن می‌داند. ارتباط در دوره دوم اساساً استوار به کتلب بود و شکل حضوری و زنده مدام، بیشتر نقش حاشیه‌ای می‌یافت. «کپکشان سوم» با ابداع رسانه‌های همگانی جدید و خاصه با انقلاب الکترونیک و انفورماتیک آغاز شده است. ارتباط در این دوران مدام بیشتر به رسانه‌های جدید وابسته شده است: از روزنامه و رادیو و تلویزیون و فیلم و اینترنت گرفته تا بانک‌های اطلاعاتی و ماهواره‌های خبری و روبات‌ها و کامپیوترهایی که توانایی تبدیل نظام‌های متفاوت نشانه‌ای را به یکدیگر دارند و متمم آن جهان‌بینی انسان به حد وصف‌ناپذیری تعالی و وسعت یافته است.

امروزه صاحب‌نظران تاریخ علم بر این باورند که روند رشد علم از آغاز پیدایش آن تا سال ۱۹۷۵میلادی یک واحد پیشرفت داشته است و از سال ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۰، دوبرابر شده که این خود جهشی عظیم محسوب می‌شود و از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ دوبرابر قبل یعنی چهاربرابر شده است و از سال ۲۰۰۷ به بعد هر هفت‌سال یکبار با روندی تصاعدی، دوبرابر قبل می‌شود؛ یعنی در سال ۲۰۱۴ هشت‌برابر شده و در سال ۲۰۲۱ پیشرفت ۱۶برابری علم را تجربه می‌کنیم و… در واقع انسان معاصر تاکنون در کمتر از چهار دهه با پیشرفت هشت‌برابری علم مواجه شده است. حتی ممکن است بسیاری از ما پیشرفت چندده‌برابری آن را در طول حیات خویش تجربه کنیم. رشد تصاعدی کنترل‌ناپذیر دانش علمی این نگرانی را برمی‌انگیزد که همانند یک جلورپی سر حرکت کند. ولی آیا مغز انسان به‌لحاظ فیزیولوژیک قابلیت تطبیق با این سرعت رشد را دارد یا مستلزم زمانی بس طولانی در جهت همسان‌سازی است؟

اسلایو ژیزک، فیلسوف پرواژه اسلونیایی می‌گوید: «ما به‌طور فزاینده و شتابناکی با چیزهای زیادی آشنا می‌شویم بی‌آنکه بدانیم با آنها چه کنیم». و در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ما به قدر کافی نمی‌دانیم یا برعکس بیش از حد می‌دانیم؟

آیا ممکن است آنچه ما را تاکنون از کنش می‌کند نه این واقعیت که «ما به قدر کافی نمی‌دانیم» بلکه برعکس، این واقعیت باشد که ما بیش از حد می‌دانیم و نمی‌دانیم یا

انبوه دانش نلسازگار و متناقض چه کنیم و چگونه آن را تحت فرمان یک دال اعظم درآوریم؟